

## ذکر مولانا روحی طیب

بسیار فاضل بوده و<sup>۱</sup> در علاج مرضی<sup>۲</sup> ید بیضا می<sup>۳</sup> نموده و اشعار نیکو دارد و این<sup>۴</sup> مطلع بدو منسوب است<sup>۵</sup>:

زهر سومی رسد دردی و اندوهی و سودائی:

بجائی ای اجل آخر تو هم سر بر زن از جانی

## ذکر مولانا میر شادی

از قریه جوئبار است و جواهر نظمش آبدار در فن<sup>۶</sup> شعر مشق بسیار کرده و سیره النبی را نظم ساخته<sup>۷</sup> و این بیت از آن جمله است:

بیت:

در گنج سعادت باز کردیم<sup>۸</sup> حکایات نسبی آغاز کردیم  
و در قصاید قوتی<sup>۹</sup> تمام داشته و معانی<sup>۱۰</sup> خوب را در عبارت مرغوب  
مودی می نموده<sup>۱۱</sup>؛

بیت:

<sup>۱۲</sup> بلفظ خوب معنی درج کن ورنی چه حاصل زان  
که یوسف بر کشتی از چاه و اندازی بزندانش

- (۱) فهرست ع: ا: رومی طیب؛ ب: م: مردی بغایت فاضل؛ (۲) اس: بوده در؛  
(۳) ب: م: امراض؛ (۴) ب: م: نموده و؛ (۵) ب: م: و از آن جمله؛ (۶) ع: ا:  
مطلع؛ (۷) ع: ا: و ورزش شعر بسیار؛ اس: در شعر مشق بسیار؛ (۸) ع: ا:  
نظم فرموده؛ اس: نظم نموده؛ (۹) ع: ا: کردم... کردم؛ (۱۰) ع: ا: قوت تمام؛  
(۱۱) ع: ا: معنی را در عبارت مرغوب موده؛ (۱۲) ب: م: می گردانید؛ ع: ا:  
می نموده؛ اس: می نموده است؛ (۱۳) در ب: م: این شعر بدین طور نوشته =

و در تتبع خواجه خسرو این بیت را نیکو گفته ؛

بیت :

مال مدخل را امانت دان که بکر ماه رو

در بر عین<sup>۲</sup> اگر صد سال خفتد دختر است

### ذکر مولانا قبولی بخاری

خوش صحبت و مقبول بوده و حضرت شیبانی خان به صحبت او اقبال نموده و در ایام شباب که محل شتاب نفس است به هوا و هوس گذرش به حصار افتاده و حضاران<sup>۳</sup> دیار به مقدمش شادمان گشته<sup>۴</sup> به صحبت او اقبال نموده اند و ز لاج<sup>۵</sup> نام ضعیفه که طبع نظم<sup>۶</sup> داشته به ملا در مقام مشاعره گشته<sup>۷</sup> یکی<sup>۸</sup> این بیت را خوانده که :

== بلفظ خوب معنی درج کن      ورنی چه حاصل زان  
که یوسف بر کشتی از چاه      و اندازی بوندش ؛

ع ا: مودعی نموده بلفظ معنی درج می فرموده :

ورنی چه حاصل زانکه یوسف را      کشتی از چاه و اندازی بوندش

(۱) اس: بسیار؛ (۲) عین بکسر با تشدید (صح) بی شهوت، خواجه اخته.

بنجه؛ ص ۵۲۹ فرهنگ آموزگار؛ (۳) اس: و اهل حصار بمقدش؛ ب م:

حضاران دیار؛ حصار- بضم و تشدید باشند گان فرهنگ؛ (۴) ع ا

و اس: گشته؛ ب م: گردیده؛ (۵) ع ا: لاج؛ (۶) ع ا: که طبع

و نظم؛ ب م: ضعیفه طبع؛ (۷) ب م: مشاعره کردن و بدیهه گفتن در آمده؛

ع ا و اس: مشاعره گشته؛ (۸) ب م: یکی از حاضران این بیت خوانده

بیت - ۵ .

## مذکر احباب

بیت:

مژگان تو ای نگار رعنا با ما صف جنگ می نماید  
آن زن بیت هجو آمیزی<sup>۱</sup> در شان<sup>۲</sup> ملا گفته که:

بیت:

این کون کشاده قبولی صد کس زده رنگ می نماید  
و ملا در بدیهه گفته که:

آن مرغ که کنده یرش را اشکم زده رنگ می نماید  
اهل مجلس منبسط گشته در اقبال ملا افزوده<sup>۳</sup> اند و این مطلع نیز  
از سخنان مقبول اوست:

چو گلرخان خط مشکین بارغوان آرند

برای کشتن ما هر یکی نشان آرند

## ذکر مولانا قاسم<sup>۴</sup>

اسمش قاسم و لقب او غمزه<sup>۵</sup> است در کسوت آزادی معاش می نموده  
و بی تعیین ساکن مسکن حیره<sup>۶</sup> می بوده و رخ نیاز<sup>۷</sup> بر آستانه اهل الله  
(۱) هجو امیری؛ (۲) ع: ا: در بدیهه ملا گفته؛ (۳) ب: م: نیز بدیهه گفته؛  
ع: ا: بعده ملا در بدیهه؛ (۴) ع: ا: فروده اند؛ (۵) ب: م: و اس این عبارت  
«و این مطلع... نشان آرند» ندارد؛ از ع امهیا شده؛ (۶) اس: مولانا ساکنی؛  
(۷) ب: م: و ع: ا: غمزه؛ مصحح: غمزه رج مقطع غزل روزدل من الخ؛  
(۸) ع: ا: خیره؛ حیره بفتح حا و کسریا با تشدید (ا) جا؛ مکان؛ حیره؛ ۲۹۸  
فرهنگ آموزگار؛ (۹) رخ بر.

## مذکر احباب

می سوده و در معیشت<sup>۱</sup> کتابت دستگیرش بوده اشعار<sup>۲</sup> خوب و غزلیاتش مرغوب واقع شده و این غزل از گفتار<sup>۳</sup> دلفریب اوست<sup>۴</sup> که ثبت می گردد؛

غزل<sup>۵</sup>:

روز دل من آن خط شبرنگ سیه کرد.

جز مهر و مه روی تو یارب چه گنه کرد

کی بر سر تابوت من افتد ز پس مرگ

بادام سیاه تو که صد خانه سیه کرد

گردیدن رخسار نکوی تو گناه است

خواهم من بد خو همه عمر گنه کرد

جای تو که باشی مه و خورشید چه باشد

بیشتر<sup>۶</sup> توان بر مه و خورشید نگه کرد

بر رهگذرت<sup>۷</sup> ماند چنین ساکنی آخر

بر آن غمزده<sup>۸</sup> را عشق چنین روی به ره کرد

## ذکر مولانا غائبی<sup>۹</sup>

از احفاد مرشد باعمل حاجی توکل است و طوف حرمین شریفین نموده

و مرید شیخ شاه است<sup>۱۰</sup> و در آخر عمر ساکن بخارا گشته باعزه

(۱) ب م : و در وادی معیشت دستگیرش کتابت بوده؛ (۲) ع ا : سخنانش خوب؛

(۳) ع ا : سخنان؛ (۴) ع ا این عبارت «که ثبت می گردد» ندارد؛ (۵) ع ا : بیت؛

(۶) ا س : هرگز توان؛ (۷) ا س : بر رهگذرش؛ (۸) ب م : بر آن دل

شده؛ ا س : آن غمزده را؛ (۹) فهرست ع ا : مولانا غائبی؛ ب م : غائبی؛

(۱۰) ب م : بوده و آخر عمر در بخارا ساکن .

## مذکر اجباب

و مخادیم<sup>۱</sup> ملازمت می کرده اشعار<sup>۲</sup> خوب دارد و این مطلع بسدو  
منسوب کرد<sup>۳</sup>؛

مطلع:

مرا بالین دم مرگ آستان یار بالستی  
پلاس ماتمم آن سایه دیوار بالستی<sup>۴</sup>  
و این مطلع را نیز روشن بیان نموده؛

بیت:

بصحرای که هر سو نایه آن نازنین گردد  
نشان های که او آئینه روی زمین گردد  
در مزار خواجه کوکلتاش مدفونست در بخارا<sup>۵</sup>.

## مذکر<sup>۶</sup> حسامی دیوانه

از<sup>۷</sup> خبوق است و<sup>۸</sup> بدین تقریب گفته<sup>۹</sup> است اصلم ز شهر  
خبوق و حالا درین دیار دژوازه اتاست مقام معینم بسه بی قیدی<sup>۱۰</sup>

- (۱) ب م: مخادیم آن دیار صحبت می داشته و ملازمت می کرده؛  
(۲) ب م: اشعار هموار خوب؛ اس: و اشعار خوب و گفتار مرغوب؛  
(۳) اس: و این دو مطلع بسدو؛ ب م: و از آن جمله؛ (۴) ع ا: بالستی؛  
(۵) ب م: نشان های او؛ مصحح: که او؛ (۶) ع ا ندارد؛ (۷) ب م «مذکر»  
ندارد؛ حسامی قلندر؛ ع ا: حسامی دیوانه؛ اس: دیوانه حسامی؛ (۸) ع ا:  
ز ولایت خبوق؛ (۹) ع ا: بیت اصلم ز شهر الخ؛ (۱۰) اس: گفته بیت؛  
(۱۱) اس: بی قیدی و دیوانگی.

## مذکر احیاب

شهرتی دارد<sup>۱</sup> بجنون وضع و ابر می نموده و بروزه و نماز قیدی چندان نداشته و دایم می گفته ؛

بیت:

زاهد اگر ز طاعت ما با خبر شوی

هر طاعتی که کرده آن را قضا کنی

و<sup>۲</sup> اکثر اوقات جمعی از قلندران باو همراه می بودند و تبعیت او می نموده اند گویند در سفر راه حج بوده یکی از حکام حکم کرده که دیوانه ازو چیزی طلبد او<sup>۳</sup> گفته است که مرا چیزی احتیاط نیست حکم فرمای که : مگسان بر من به نشینند<sup>۴</sup> ، حاکم گفته که : مگس حکم مرا نشنود ، دیوانه گفته : کسی که مگس<sup>۵</sup> حکم او را<sup>۶</sup> نشنود به کسی<sup>۷</sup> چه تواند داد ؛ اگر چه<sup>۸</sup> به تشیع متهم است اما در قصائدش مدح خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین<sup>۹</sup> ، و این بیت از آن جمله است ؛

بیت:

هر کسی<sup>۱۰</sup> زین چار اگر يك يارا منکر بود

همچو<sup>۱۱</sup> شیطان لعنت حق باد بر وی صد هزار

- (۱) ع : ا : شهرتی دارد و در راه حج به جماعت قلندر همراه می رفته که یکی از حکام ؛ (۲) اس : بجماعت قلندر همراه می گشته در راه حج یکی از حکام الخ ؛ (۳) ع : ا : طلبد گفته که ؛ اس : دیوانه گفته که ؛ (۴) ب م و اس : نشینند ؛ (۵) اس : مگسی ؛ (۶) ب م : حکم او نشنود ؛ (۷) ب م : او بکسی ؛ (۸) ع : ا : داد به تشیع ؛ (۹) ع : ا : راشدین هست ؛ (۱۰) ب م : هر یکی ؛ ع : ا : هر کسی ؛ (۱۱) ب م : همچون - مصحح : همچو .

اشعار سنجیده غرا و گفتار پسندیده زیبا<sup>۱</sup> دارد و این غزلش مطلوب  
و مرغوب ارباب<sup>۲</sup> قلوبست؛

غزل<sup>۳</sup> :

خاق جمع<sup>۴</sup> اند به نظاره چشم تر ما

بروای<sup>۵</sup> اشک و به بر<sup>۶</sup> معرکه را از سر ما

مولانا علی قوچقار گفت که شاهزاده شاه طیب از هر دیوانی یک بیت  
انتخاب<sup>۷</sup> می نموده و از دیوان حسامی این بیت نوشته بود<sup>۸</sup> که ؛

بیت :

هم چو خورشید که تابد ز کبودی<sup>۹</sup> فلک

آتش مهر نو پیداست ز خاکستر ما

آب از چشم رقیب آید و پر بحر شویم

از ره بندی نوازی چو در آئی<sup>۱۰</sup> بر ما

گرد غیر از رخ ما پاک کن ای سیل سرشک

تا نمیرم<sup>۱۱</sup> و نه خاک نماند ز ما

(۱) ع: ا: رنپا؛ (۲) ع: ا: مطلوب ارباب قلوبست؛ (۳) ب: م: بیت؛ (۴) ع: ا: جمعند؛  
(۵) ب: م: بروی اشک؛ ع: ا: بروای اشک؛ (۶) ع: ا: بر؛ (۷) ع: ا: بیت را  
انتخاب کرده؛ اس: به محل المومنین علی الصلاح باید عمل نمود آب از چشم  
رقیب آید الخ؛ (۸) ب: م: بود که ابیات همچو خورشید الخ؛ ع: ا: نوشته که  
بیت همچو خورشید؛ (۹) ع: ا: کبودی؛ (۱۰) ع: ا: خاکستر ما، آب  
از چشم؛ ب: م: این شعر ندارد، و در او: خاکستر ما، گرد غیر از؛ (۱۱) ع: ا:  
در ای؛ (۱۲) ب: م: و نه ته خاک؛ ع: ا: و ته خاک.

## مذکر احباب

چون حسامی شده ام پادشاه ملک سخن  
بأساس سخن آراسته شد لشکر ما

این مقطعش بسیار خوب واقع شده:

چشم پر خون حسامی منقل<sup>۱</sup> پر آتش است<sup>۲</sup>

هر طرف مژگان برد سیخ کبابی از جگر

مدفونش<sup>۳</sup> در قراکول است<sup>۴</sup> که از توابع بخارا است فقیر حسامی<sup>۵</sup> را دیدم  
پرسیدند که: در تذکره کدام غزل را نوشته، گفتم<sup>۶</sup> همین غزل مذکور  
را نوشته ام.

## ذکر<sup>۷</sup> مولانا صادق

از ولایت خطایست<sup>۸</sup> بدرقه<sup>۹</sup> عنایت الهی او را از طریق خطا بر آورده  
براه راست در آورده قلم عفو بر خطیانش کشیده بدینا خیر آثار اسلام

(۱) ب م: منقلی؛ (۲) آتش است؛ (۳) ع ا: مدفونش؛ (۴) ع ا: قراکول است  
ذکر مولانا صادق؛ این عبارت «که از توابع نوشته ام» ندارد؛ (ه) ا س: در  
واقعۀ فقیر پرسید که کدام غزل مرا در تذکره خود نوشته فقیر این غزل مذکور  
را گفتم؛ (۶) ا س: غزل مذکور را گفتم و این مقطع او نیز بسیار خوب واقع  
شده (چشم پر خون الخ)؛ (۷) ا س: این ترجمه ندارد؛ ب م: «ذکر» ندارد؛  
(۸) ع ا و ا س: خطایست؛ ب م: خطاست؛ (۹) ب م: برزقه عنایت الهی هادی  
راه و کشته و او را از طریق خدا بر آورده بوادی صواب دلالت کرده بر راه راست  
در آورده و قلم عفو بر خطای او کشیده است و بدینا خیر آثار اسلام رسیده  
بلباس اهل ایمان ملتبس گردانیده است؛ بدرقه - با قاف بر وزن دغدغه، رهبر  
و رهنمای راه گویند ص ۱۶۶ برهان قاطع.



رسانیده ملتبس به لباس اسلام گردانیده است، مصراع<sup>۱</sup> :

المنه لله<sup>۲</sup> تعالی و تقدس

و چون در فطرت قابلیت تمام داشته در اندک زمانی علوم دینی و مسائل یقینی را<sup>۳</sup> تحصیل نموده از جمله مشاهیر گردیده<sup>۴</sup> و<sup>۵</sup> به شعر مناسبت قوی داشته و<sup>۶</sup> بزبان<sup>۷</sup> فارسی اشعار نیکو دارد و این<sup>۸</sup> مطلع را جناب مولانا میرم از و نقل کردند؛

مطلع :

غمش دارد دل بی حاصل من ندارد جز غمش حاصل دل من

### ذکر<sup>۹</sup> مولانا کشیری

از شاعران قدیم نجار است، و کشیری<sup>۹</sup> از اکابر را ملازمت کرده و<sup>۱۰</sup> پیشه اش نجاری است به صفت انصاف که خیر الاوصاف است موصوف بوده به هر کاری که دست می نهاده مصراع دست همه را بچوب بسته<sup>۱۱</sup> و بانصاف<sup>۱۲</sup> عمل می<sup>۱۳</sup> نموده تیشه به سوی خود نمی زده و چون رنده<sup>۱۴</sup> از ارتفاع خود بی بهره نمی مانده است بلکه چون ارّه کشش<sup>۱۵</sup> جانبین را

- (۱) ع ا « مصراع » ندارد؛ (۲) ع ا : الله؛ (۳) ب م : یقینی تحصیل؛ (۴) ب م : از جمله مشاهیر کرده؛ (۵) ع ا « و » ندارد؛ (۶) ب م : تازی و فارسی؛ (۷) و این مطلع بدو منسوب است بیت سه، بیت غمش دارد الخ؛ (۸) ب م « ذکر » ندارد؛ (۹) ب م : کشیری؛ (۱۰) ب م « و » ندارد؛ (۱۱) اس : بچوب می بسته؛ (۱۲) ب م و اس : و بانصاف؛ ع ا : بسته و عمل نموده؛ (۱۳) ع ا : عمل نموده و چون رنده ارتفاع خود الخ؛ (۱۴) رنده بفتح؛ (۱۵) افرازی است که درو دگران با آن چوب را صاف و هموار کنند؛ (۱۵) ب م : کشتن؟

از دست نمی داده<sup>۱</sup>؛

رباعی:

چون تیشه بسوی خویشتم دائم تراش  
چو رنده<sup>۲</sup> ز کار خویش بی بهره مباش  
پیوسته چون<sup>۳</sup> اره باش در علم معاش  
چیزی سوی خود می کن و چیزی می باش  
اشعارش بی چاشنی نیست و این دو بیت بدو منسوب است؛

بیت:

چند درد سر ز دست حجر و تنهائی کشم  
پای<sup>۴</sup> دل در دامن صبر و شکیبائی کشم  
ای صبا از خاک پای او بمن گردی رسان  
تا بچشم خود بجای کحل بینائی کشم  
در سن<sup>۵</sup> نود سالگی بوده که بخار اجل درخت املش را باره تقدیر از  
پافکنده.

(۱) اس: اشعارش بی چاشنی نیست و این دو بیت بدو منسوب است؛ (۲) ع: چون رنده؛ (۳) ع: چو اره؛ ب: م: چیزی می باش نظم ۳ چند درد سر الخ؛ (۴) ب: م: های دل؛ ع: پای دل؛ (ه) ع: سن نود بوده که الخ؛ اس: در کبر سن بوده که بخارا اجل درخت املش را؛ (۶) ب: م: پافکنده؛ اس: از پای در پافکنده.

## ذکر مولانا قوسی

از شاعران قدیم و یاران ندیم بوده و با وجود آنکه چله شیب قامتش را چون کمان ساخته بود در هر گوشه که پی به صحتی می<sup>۱</sup> برده چون تیر خود را رسانیده سر حلقه<sup>۲</sup> مجلس گشته طلاب را به قلاب سخن بجانب خود کشیده خویشین را هدف ناوک بلا می ساخته و ظرفاء او را نشانه ساخته<sup>۳</sup> تیر مطائبه را به سویش می انداخته اند و او بشگفتگی<sup>۴</sup> بایشان می<sup>۵</sup> پرداخته گرد ملال بخاطر راه نمی داده، این بیت از اشعار شکسته<sup>۶</sup> بسته اوست؛

بیت :

زاهد<sup>۸</sup> نه نهد يك قدم از صومعه بیرون  
برخویش جهان را چه بلا تنگ گرفته

## ذکر حسین علاء الدین

از تجار معتبر بخارا است<sup>۱</sup> بسلاطین معاملات<sup>۲</sup> می کرده<sup>۳</sup> يك نوبت مبلغ

- (۱) ب م « ذکر » ندارد؛ (۲) ا س : پی می برده؛ پی بردن (مص) نشان پا پیدا کردن. فهمیدن. آگاه شدن؛ (۳) ع ا و ا س : سر حلقه مجلس؛ ب م : آن مجلس؛ (۴) ع ا و ا س : ساخته؛ ب م : کرده؛ (۵) ب م : پیش آمده بایشان؛ ع ا و ا س : به شگفتگی بایشان؛ (۶) ب م و ا س : می پرداخته؛ ع ا : پرداخته؛ (۷) ب م : اشعار رنگین؛ ع ا و ا س : اشعار شکسته؛ (۸) ب م : نه يك قدم؛ حاشیه «ظ : نه نهد»؛ (۹) ب م : خواجه حسین الخ؛ « ذکر » ندارد؛ ا س : میرک حسین؛ (۱۰) ب م : بوده؛ ا س : بخارا است؛ (۱۱) ع ا : معاملات بسیار؛ (۱۲) ع ا : می کرده چهار هزار؛ ا س : می کرده؛ ب م : می نموده.

## مذکر احباب

چهار هزار تنکه<sup>۱</sup> اش در سرکار خانی مانده این رباعی را گفته<sup>۲</sup> بعرض  
حضرت عبیدالله خان رسانیده؛

رباعی<sup>۳</sup>:

دارم سخنی که می کنم پیش تو عرض  
چون هست ادائی این سخن بر من فرض  
در صورت قرض و فرض انداز نظر  
کز فرض بیک نقطه زیاده<sup>۴</sup> آمد قرض  
خان را خوش آمده قرضی<sup>۵</sup> را مع هزار<sup>۶</sup> تنکه<sup>۷</sup> صله<sup>۸</sup> لطف نموده.

## ذکر<sup>۹</sup> مولانا مائلی

در استادی شهره شهر و نادره عصر<sup>۱۰</sup> بوده و سراج منیر<sup>۱۱</sup> سراجان برتا

(۱) ب م و ع ا و اس: تنکه؛ تنکه - بفتح اول و ثالث و سکون ثانی، مقداری  
از زر و پول باشد؛ باصطلاح هرجائی ص ۲۲۳ برهان قاطع مطبوعاتی کبیر؛ فرهنگ  
آموزگار ندارد؛ (۲) ع ا: گفته بحضرت عبیدالله خان، فرستاده؛ ب م و ا س:  
عبیدالله خان رسانیده؛ (۳) ب م: ع؛ ع ا: رباعی؛ (۴) ع ا و اس: که؛ ب م:  
و می؛ (۵) ع ا: بر؛ (۶) ع ا: زیادت شد؛ ب م و ا س: زیاده آمد؛ (۷) ع ا  
و اس: قرضی؛ ب م: فرض؛ (۸) ب م: مع تنکه خانی دیگر صله شعرش  
لطف نموده؛ (۹) ع ا: لطف صله؛ ب م و ا س: نموده؛ ع ا: نموده اند؛  
(۱۰) ب م «ذکر» ندارد؛ در فهرست ع ا: ذکر مولانا مویلی؛ اس: مولانا مائلی  
سراج؛ (۱۱) اس: دهر؛ (۱۲) سراج بفتح را با تشدید (صفت شغلی)  
زین ساز، چرم کار، آنکه اسباب چرمی و تیاجی سازد ص ۳۶ فرهنگ  
آموزگار؛ تیاج (۱) چرم نازک پرداخت شده که از پوست بر سازند؛ ص ۴۳  
فرهنگ آموزگار.

## مذکر احباب

و پیر از صفائی<sup>۱</sup> کارخانه اوروشی می یافته<sup>۲</sup> تجار<sup>۳</sup> زین باترین<sup>۴</sup> او را  
تا بلغار و چین برده به نمونه نگاه می داشته اند، اشعار رنگین دارد و این  
غزل از سخنان<sup>۵</sup> شیرین اوست :

غزل :

من ز مجنون در طریق عاشقی کم نیستم  
غایتش دیوانه و رسوای عالم نیستم  
ترك عشقش را بگفتن یار کی باور کند  
چون درین گفتار می داند که محکم نیستم  
یا غم اغیار دارم<sup>۶</sup> یا جفای هجر یار  
يك زمان باری به هر تقدیر بی غم نیستم  
با رجود این همه بی هوشی و دیوانگی<sup>۷</sup>  
این قدر هستم که بی یاد تو یکدم نیستم  
می کم<sup>۸</sup> عرض سخن پیش سگانش مائلی

چونکه در بزم وصال یار<sup>۹</sup> محرم نیستم

به نشیب شیب قدم نهاده<sup>۱۰</sup> و خیال می کرده که هنوز در فراز شبابست

- (۱) ع ا : ضوه ؛ (۲) اس : داشته ؛ (۳) ب م : « یافته و زین باترین و تجار . . . .  
بلغار و چین » الخ ؛ (۴) ع ا : باترین ؛ (۵) اس : از اشعار رنگین اوست ؛  
(۶) ع ا : می داند ؛ (۷) ع ا : گویم ؛ (۸) اس : دیوانگی و بی هوشی ؛  
(۹) ب م : می کشایم را ز دل پیش سگانش مائلی ؛ (۱۰) اس : دوست ؛  
(۱۱) ب م : نهاده بود اما هنوز خیال می کرده که در فراز شبابست بطول حیات .

و بطول حیات مغرور بوده که یک قضا استباجل را زین کرده  
بخدمتش<sup>۱</sup> رسانیده و عنان عزیمتش را<sup>۲</sup> بصوب<sup>۳</sup> ملک بقاء<sup>۴</sup> گردانیده؛

نظم:

تو غره مشو که عمر من چندین است این اسب اجل همیشه زیر آژین است

## فصل دوم از باب اول

در ذکر جماعتی که فقیر بدیشان ملاقات<sup>۵</sup> نکرده<sup>۶</sup> و ایشان به سن

شیخوخت رسیده<sup>۷</sup> اند و در غیر بخارا مدفون اند

ذکر جمیل حضرت<sup>۸</sup> شیخ حاجی محمد خبوشانی

قدس الله<sup>۹</sup> تعالی سره العزیز

از اعظم مشایخ بوده<sup>۱۰</sup> اند و کثیری<sup>۱۱</sup> از درویشان به<sup>۱۲</sup> ین متابعت

- (۱) ع ا و اس: بخدمتش؛ ب م: نزدش؛ (۲) ع ا « را » ندارد؛ (۳) صوب  
بفتح آن (اسم مکان) ناحیه، طرف، جانب ص ۹۵ فرهنگ آموزگار؛ (۴) ب م:  
باقی؛ ع ا: بقاء؛ (۵) ب م: کین؛ (۶) ب م: زیر؛ ع ا: شیو؛ شیو - یاء ثانی  
مجهول بر وزن دیو؛ کمان تیر اندازی را گویند، و بمعنی شیب هم آمده است  
که تقیص بالا باشد، ص ۷۰ برهان قاطع؛ مطبوعاتی کبیر؛ فرهنگ آموزگار  
ندارد؛ اس: شیب؛ شیب بکسر اول و سکون ثانی مجهول و بای ابجد، معروف  
است که در مقابل بالا باشد؛ مشیب بکسر (صح) پائین - زیر؛ (۷) اس:  
ملازمت نکرده به سن شیخوخت؛ (۸) ب م: نموده؛ (۹) اس: رسیده غیر  
بخارا؛ (۱۰) ب م: حضرت حاجی شیخ محمد خبوشانی؛ ع ا: حضرت حاجی  
محمد حبوشامی؛ فهرست ع ا: حبوشامی؛ اس: حضرت شیخ حاجی محمد خبوشانی؛  
(۱۱) ع ا: قدس الله سره؛ فهرست ع ا: قدس سره؛ (۱۲) ع ا: بودند؛ اس:  
اند؛ (۱۳) ع ا: بسیاری؛ (۱۴) ع ا: از حصیص طبیعت بشری به ین ... =

و شرف مباحث ایشان از حَضِیض<sup>۱</sup> طبیعت بشری باوج فلک ملکی عروج  
نموده و<sup>۲</sup> در درجات کمال سیر نموده<sup>۳</sup> اند و بعز ارشاد معزز گردیده اند  
و به برکت وجود باوجود ایشان سلسله<sup>۴</sup> شریفه کبرویه در اقطار عالم  
نشر<sup>۵</sup> تمام یافته و خوارق<sup>۶</sup> عادات از ایشان بسیار منقول است و سند  
سلسله اند<sup>۷</sup> و کسی را چون<sup>۸</sup> عماد الدین فضل الله مریدی بوده باشد  
بوصف محتاج نیست؛ ع<sup>۹</sup> :

بس کنم چون زیرکان را این بس است

مولویت<sup>۱۰</sup> تمام داشته اند و در فن انشا و ابداع چیزی فرو نمی گذاشته اند  
گاهی<sup>۱۱</sup> درر واردات<sup>۱۲</sup> غیبیه را در سلك نظم منتظم گردانیده جوهریان  
بازار معانی را بدان درر<sup>۱۳</sup> شاهوار و لالی<sup>۱۴</sup> آبدار روز بازاری  
می بخشیده اند و این غزل از گفتار<sup>۱۵</sup> شریف ایشان است؛

== ایشان باوج فلک الخ .

(۱) حَضِیض پستی و پستی زمین در دامن کوه؛ ص ۹۳۹ فرهنگ آند راج ج ۱  
۱۸۹۱؛ (۲) ع ا: نموده در؛ (۳) ع ا: سیر کرده بعز؛ (۴) ع ا: بسلسله؛ ا س:  
سلسله کبرویه؛ ب م: ... کبرویه؛ (۵) ب م: انتشار؛ ع ا و اس: نشر؛ (۶) ب م:  
از ایشان خوارق؛ ع ا: خوارق عادات از ایشان؛ ا س: خوارق عادات  
ایشان؛ (۷) ب م: سلسله مذکوره؛ ع ا و اس: سلسله اند؛ (۸) ع ا: که  
چون شیخ عماد الدین مریدی باشد به توصیف؛ (۹) ع ا: مصراع؛  
(۱۰) ع ا: مولیت؛ (۱۱) ب م: و؛ (۱۲) ع ا: درر غیبی؛ ا س: درر غیبیه؛  
ب م: درر واردات الخ؛ (۱۳) ا س: در؛ ب م و اس: درر؛ (۱۴) ع ا و اس:  
لولو؛ ب م: لالی؛ (۱۵) ع ا و اس: گفتار؛ ب م: از جمله گفتار شریف  
و اشعار لطیف ایشان .

## مذکر احباب

نظم:

ای بر سر هر کوی ز تو گفت و شنیدی  
وی سر<sup>۱</sup> تو در سینۀ هر پیر و مریدی  
تنها نه منم کشته به تیغ ستم تو  
افتاده چو من بر سر هر کوچه شهیدی<sup>۲</sup>  
حاجی چو طواف حرم دوست نمودی  
زا نرو به گدایان در دوست<sup>۳</sup> رسیدی  
مرقد منورش در شهر وزیر خوارزم<sup>۴</sup> واقع شده .

ذکر جمیل افتخار السادات و العلماء امیر نظام الدین

ابو البقاء نور الله مرقدہ

از سادات عظام عالی مقام است وصیت سخن دانش در بسیط زمین به  
سمع صغیر و کبیر رسیده و عالم گیر گردیده کسی را در مبحث دانش  
او بجٹی و جدلی<sup>۵</sup> نیست؛

مثنوی:

رای او گنج علم را مفتاح روی او بزم ملک را مصباح

(۱) ع: ا: غزل؛ ب: م: نظم؛ (۲) ع: ا: راز تو؛ (۳) ع: ا: کشته تیغ؛ (۴) ب: م:  
کوچه شنیدی؛ ع: ا: کوچه شهیدی؛ اس: کوئی شهیدے؛ (۵) ب: م این شعر  
ندارد؛ (۶) اس: دوست؛ ع: ا: شاه؛ (۷) ع: ا: وزیر است؛ (۸) ع: او اس  
این ترجمه ندارد؛ ب: م تنها دارد؛ (۹) جدل کنایه از دعوی صدارت کردن؛  
ص ۸۰۸ ج ۱ لغات آندراج .



## مذکر احباب

کرده طبعش بفکرت صافی<sup>۱</sup> در کلامی خدای کشافی  
 در اشارات او شفا مکنون اصل و فرع نجات را قانون  
 کاشف عقدهای یونانی شارع نکته‌های ایمانی  
 نه مجسطی ز شرح او خسته نه قلبدس ز قدح او رسته  
 در خیالات هیئات افلاک طبع او را نهایت ادراک  
 مطمئن در موافق تائید مطلع بر مقاصد تحسیر  
 لفظ و خطش مطالع انوار نظم و نثرش طوابع اسرار

مدت<sup>۱</sup> مدید بعد از تحصیل علوم در سمرقند بوده و غالباً از اکابر سمرقند  
 خاطر عاطرش را ملالی پیدا شده عنان عزیمت را بجانب هند مصروف  
 گردانیده و سواد آن بلاد را بانوار نجوم علوم فرخنده رسوم رسانیده  
 و همایون پادشاه ساعته فساعته در تعظیم و تکریمش افزوده دقیقه فرو  
 ننموده از امتعه دنیای فانی آنچه مطلوب بوده بی باقی صرف آنجناب  
 می نموده و خدمت میر تا ساکن آن اماکن بوده گوی سخن به چوگان  
 فصاحت از میدان بلاغت می ر بوده تا آن وقتی که از قضای ربانی نیر  
 اعظم پادشاه معظم از اوج سعادت به حضیض مرتبت هبوط نموده  
 و در عقده ذنب منکسف گشته و امیر و کبیر نیز همراه عساکر نصرت  
 مآثر از بلاد هند به سواد<sup>۲</sup> سند تشریف برده و آن بقاع<sup>۳</sup> را مشرف

(۱) ب م : مدتی ؛ (۲) ب م : سواد هند سند ؛ (۳) بقاع بالکسر و عین مهمله  
 جمع بقعه جاها و بقعه پاره زمین که از زمین های دیگر ممتاز باشد و جای و کوی  
 که در آن آب گردد آید ؛ ص ۴۷۲ ج ۱ فرهنگ آند راج .

## مذکر احباب

گردانیده و اهل بلاد از خوف سلطنت پناهی ملاحظه نموده در قلاع<sup>۱</sup> خود متحصن گردیده اند و پادشاه جمجاه انجم سپاه به مضمون این نظم که، ع:  
در عفو لذت نیست که در انتقام نیست

خدمت میرزا بجهت استیالت<sup>۲</sup> بدیشان فرستاده و در جنب آن قلعه نهری عظیم بوده ذورقی آورده اند و آن جماعت در آن کشتی سوار شده متوجه آن حصار گشته اند و چون به نزدیک قلعه رسیده اند آن گروه بی شکوه یعنی اهل آن حصار بیک بار تیرها بجانب کشتی انداخته اند. اتفاقاً تیری بر بدن شریف خدمت میر رسیده و مرغ روحش از قفس<sup>۳</sup> تن پریده و کشتی حیاتش از کثرت بار محنت فرو رفته و بادبان راحتش دریده و بریده شده؛

بیت:

آسمان در کشتی عمرم کند دائم دو کار

وقت راحت بادبانی وقت محنت لنگری

و نعش شریفش را به جوار حضرت خواجه احرار قدس سره آورده اند و گاه گاه به جهت دفع ملال و کلال<sup>۴</sup> نظمی خیال فرموده می نموده

---

(۱) قلاع بالکسر و عین مهمله ع جمع قلعه، ص ۹۸۱ ج ۲ فرهنگ آند راج؛  
(۲) استیالة بالکسر بسوی خود میل دادن کسی را بسخن خویش و مائل شدن و پیچودن به دو کف یا به ذراع؛ ص ۱۸۶ ج ۱ فرهنگ آند راج؛ (۳) قفس به فتحین این لفظ به سین و صاد هر دو عربی است لیکن فرق این قدر است که استعمال این لفظ در فارسی به سین و صاد هر دو می شود و در عربی فقط به صاد؛ (۴) کلال بر وزن ملال بفتح اول و فتح لام ع مانده شدن؛ ص ۱۱۰۰ ج ۲ فرهنگ آند راج.

و قصیده در منقبت امام علی بن موسی رضا گفته اند وقتی که زیارت  
امام می رفته اند و این دو بیت از آن درین دُرُج درج می شود؛

نظم:

امامی که رو بند خیل ملائک بحرمت حریم درش را به شهر  
پر قدسیان ست فرش مطافش<sup>۱</sup> نکوی رخام<sup>۲</sup> است باسنگ مرمر

### ذکر<sup>۳</sup> جمیل خواجه ضیاء الدین یوسف

ولد<sup>۴</sup> اشرف حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است قدس سره که بنان  
بیان و قلم دو زبان در تعریف و توصیف<sup>۵</sup> ایشان به عجز و قصور معترف  
است و مخدوم زاده را صورت<sup>۶</sup> خوب و سیرت مرغوب بوده و حضرت  
ملا به مخدوم زاده التفات بسیار نمودند<sup>۷</sup> و<sup>۸</sup> گویند در صغرسن او را  
مرضی واقع<sup>۹</sup> شده خدمت ملا عبدالغفور او<sup>۱۰</sup> را در کنار حضرت ملا

(۱) مطاف بالفتح ع - جائے طواف کردن و جای گرداگرد گشتن، ص ۳۴۳  
ج ۳ فرهنگ آند راج؛ (۲) رخام کفراب ع نام موضعی و سنگی است سپید  
نرم و آن انواع است برنگی و زرد و برنگ زر؛ ص ۱۸۱ ج ۲ فرهنگ  
آند راج؛ (۳) ب م: زبده الأشراف خواجه الخ (۴) ع ا: بن حضرت ...  
جامی نور مرقدہ؛ (۵) ع ا: توصیفش؛ (۶) اس: صورت خوش و سیرت  
ذلکش؛ ع ا: سیرت خوب و صورت مرغوب؛ (۷) ع ا: حضرت ملا را به  
مخدوم زاده التفات بسیار بوده؛ اس: التفات بسیاری نموده اند؛ (۸) ب م و اس  
عبارت «گویند در صغرسن» ندارد؛ (۹) ب م: عارض؛ (۱۰) ع ا: عبد الغفور  
احرار قدس سره کرده اند در واقعہ... آمده اند واقعہ را در سلك نظم  
در آورده می گویند که ...

نهاده<sup>۱</sup> و ایشان توجه به حضرت قطب الابرار حضرت خواجه احرار  
قدس سره نموده اند و<sup>۲</sup> ایشان را غیبی دست داده در واقعه دیده اند  
که حضرت خواجه باو بلطف<sup>۳</sup> پیش آمده اند و آن واقعه<sup>۴</sup> را در سلك  
نظم<sup>۵</sup> در آورده می گویند:

نظم:

یکی شب بخواب آنچنان دیدمش  
که چون غنچه در خرقه پیچیدمش  
به پیش تو آوردم امیدوار  
برحمت<sup>۶</sup> گرفتی سرش در کنسار  
نهادی به لطفش<sup>۷</sup> دهان بر دهان  
فرو ریختنش<sup>۸</sup> از دهان در دهان  
عجب شربتی صافی و دلپذیر  
به شیرینی و رنگ چون شهد و شیر  
چنان<sup>۹</sup> پر<sup>۱۰</sup> بر آمد ازو کام او  
که لب ریز گردید ازو<sup>۱۱</sup> جام او

(۱) ع: ا: نهاده اند؛ (۲) ع: ا: نموده اند در واقعه الخ؛ ب: م: و ایشان را...  
دست داده؛ (۳) اس: با و لطف؛ (۴) ع: ا: و واقعه، اس: اند واقعه؛ (ه) ب: م:  
در آورده اند بدین نوع مشنوی؛ (۶) اس: ز رحمت؛ (۷) اس: ز لطفش؛  
(۸) اس: آب را؛ (۹) ب: م: و اس این شعر «عجب شربتی... شیر» ندارد؛  
(۱۰) ب: م: عجب سر بر آمد؛ (۱۱) ع: ا: بر پر؛ (۱۲) ع: ا: از ان.

ز تو چشم آن دارم ای بحر جود<sup>۱</sup>

که هر چند دیر آمدم زود زود

دهی آب کشت خراب مرا

کسنی راست تعبیر خواب مرا

بعد از آن واقعه مرض بصحت مبدل گشته و چون به سن شصت

رسیده آغاز کسب فضائل نموده<sup>۲</sup> و حضرت ملا کافی را شرح نیکو

به تقریب مخدوم زاده کرده اند و فرموده که "سمیتها بالفوائد الضیائیه

لانها عند الجمع والتالیف کالعله الغایه"<sup>۳</sup> و جاهت مخدوم زاده در کبر سن<sup>۴</sup>

(۱) اس: بحر وجود؛ (۲) اس: که گر دیر دیر؛ (۳) ع: بعد بصحت مبدل

گشته؛ اس: بعد از آن مرض؛ ب: م: بعد از آن واقعه؛ (۴) اس: می نموده؛

(ه) ب: م: این عبارت "و حضرت ملا کافی... و فرموده که" ندارد بلکه

«و خدمت مولانا به تقریب» ندارد، و در اول آن ذکر نموده اند سمینا بالفوائد

الضیائیه لانها لهذا الجمع والتالیف و جاهت الخ؛ ع: حضرت ملا را... بالفوائد...

و التالیف کالعله الغایه؛ (۶) ع: و ترکیب و النون زایده من قبلها الف را

چنان حل کرده اند که زیادتی الف نیز معلوم می شود چون این سخن را بجناب

مسعود شروانی گفته اند ملا تا ملی کرده اند درین اثناء مخدوم زاده پیدا شده اند

بدیشان چون سخن را عرض کرده اند فی الحال دریافته اند ملا فرموده اند که

مقصود من ازین تصنیف دریافتن این فرزند است اگر دیگر را مقبول نشود

باکی نیست ملا مسعود از بحث پشیمان شده بعد ز آمده اند و جاهت مخدوم

زاده الخ؛ ب: م: و اس این عبارت ندارد؛ (۷) ب: م: «در کبر سن» ندارد.

## مذکر احباب

به مرتبه بوده<sup>۱</sup> که ضیای یوسفی از افق جمالش در مصر ملاحظت<sup>۲</sup> لامع و طامع می نموده<sup>۳</sup> و عزیزانش<sup>۴</sup> به نظر قبول خریدار بوده اند سلاطین عظام و خواقین کرام به حضرت ملا از روی احترام<sup>۵</sup> نیاز مندی تمام نموده تحفه<sup>۶</sup> و هدایای می فرستاده اند بدین سبب آتشه<sup>۷</sup> و طلا آلات بسیار و نقود بیشمار جمع گردیده<sup>۸</sup> بود و<sup>۹</sup> مخدوم زاده بعد از حضرت<sup>۱۰</sup> ملا داد سخا<sup>۱۱</sup> را داده و<sup>۱۲</sup> بنوعی عمل نموده که از درجات بدل و انعام دقیقه فرو گذاشت نشده و به مضمون اکرم<sup>۱۳</sup> الضیف در اکرام<sup>۱۴</sup> مهمان مبالغه می نموده<sup>۱۵</sup> اند و از برای هر کس علحده طبع می کرده<sup>۱۶</sup> اند و در مطبخ او<sup>۱۷</sup> اسباب بادشاهانه دائم مهیا<sup>۱۸</sup>

- (۱) ع ا: بوده؛ (۲) ب م: ملاحظت و صباحت طامع و لامع؛ (۳) اس: می نمود؛ (۴) ب م: عزیزان زمانش؛ (۵) ب م: احترام و نیاز مندی؛ ع ا و اس: نیاز مندی تمام نموده؛ (۶) اس: تحفه هدایای؛ ب م: هدایای فرستاده اند و؛ (۷) ع ا و اس: بدین سبب آتشه... بیشمار؛ ب م: آتشه نفیسه و آلات طلا و نقره و نقود انخ؛ (۸) ع ا؛ جمع گردیده؛ ب م: جمع شده؛ اس: گرد گردیده بوده؛ (۹) ع ا «و» ندارد؛ (۱۰) ب م و اس: ایشان؛ ع ا: حضرت ملا؛ (۱۱) ب م: سخا و کرم؛ ع ا: سخا را دادند؛ اس: سخا را داده؛ (۱۲) ع ا: داده اند که از درجات؛ اس: داده بنوعی عمل؛ ب م: و بنوعی؛ (۱۳) ب م: اکرموا الضیف؛ ع ا و اس: اکرم الضیف؛ (۱۴) ب م: اکرام و احترام مهمانان بغایت مبالغه می نموده؛ (۱۵) ب م: می نموده تا بجدی که از برای؛ ع ا و اس: و از برای؛ (۱۶) اس: می فرموده در؛ ب م: می نموده؛ ع ا: می کرده اند؛ (۱۷) اس: مطبخش؛ ب م: مطبخ او؛ (۱۸) ع ا: داشته اند؛ اس: می بوده.

## مذکر احباب

بوده<sup>۱</sup> می گویند که از ظرف مسین سی صد عدد و باقی را برین قیاس باید کرد و ملا اخی گوینده<sup>۲</sup> در خدمت مخدوم زاده بسیار می بوده<sup>۳</sup> می گفت که عجب خوش خلق<sup>۴</sup> بود کسی را به تعصیر رد نمی کرد طبع نیکو<sup>۵</sup> داشت چون توجه<sup>۶</sup> بشعر می گماشت سخنان لطیف<sup>۷</sup> از طبع نظیفش<sup>۸</sup> ظاهر می شد، و این مطلع آبدار<sup>۹</sup> بآن جناب منسوب است؛

بیت:

ز در اغیار وز دیوار<sup>۱۱</sup> سنگ یار می آید

بلای درد مندانش از در و<sup>۱۲</sup> دیوار می آید

ذکر جمیل<sup>۱۳</sup> بایزید بورانی<sup>۱۴</sup>

از بزرگان معتبر<sup>۱۵</sup> خراسان است اهل هرات<sup>۱۶</sup> را باجداد عظامش اعتقاد تمام است<sup>۱۷</sup> و زیارت<sup>۱۸</sup> رفته از روح پر فتوح<sup>۱۹</sup> ایشان مستفید

- (۱) ب م و اس این عبارت «می گویند . . . باید کرد» ندارد، از ع امپها شده؛ (۲) ع ا: گوینده در تقریب گویندگی در خدمت الخ؛ (۳) ب م: می بود و می گفت؛ ع ا: می بوده می گفته؛ اس: بسیاری بوده می گفت؛ (۴) ب م: خلقی خوش داشت و کسی را؛ ع ا: خوش خلق واقع شده بودند هیچکس؛ (۵) ب م: بغایت خوش طبع بود؛ ع ا: طبع لطیف داشت؛ (۶) ب م: چون شعر توجه می نمود؛ (۷) اس: سخنان نیک؛ (۸) ع ا و اس: طبع نظیفش؛ (۹) ع ا: این مطلع آنجناب بسیار خوب واقع شده؛ اس: این مطلع به آنجناب است؛ (۱۰) ع ا: مطلع؛ (۱۱) ب م: وز دیوانه؛ (۱۲) ب م: در دیوار؛ (۱۳) ع ا: شمیخ بایزید؛ (۱۴) ب م: پورانی؛ (۱۵) ب م: معتبر و معزز؛ (۱۶) ع ا: اهل هری را؛ (۱۷) ب م: داشته اند؛ (۱۸) ب م: و زیارت مقبره؛ ایشان رفته؛ ع ا: تمامست زیارت رفته؛ (۱۹) ب م: پر فتوح ایشان.

## مذکر احباب

می کردند<sup>۱</sup> و اشهر فضائل شیخ<sup>۲</sup> خوش نویسی است<sup>۳</sup> هفت قلم را خوب نوشته خصوصا<sup>۴</sup> خط نستعلیق را و به روش ملا اظهر معتقد بوده و کتابه محراب مسجد جامع قدیم بخارا به خط ید اوست و<sup>۵</sup> به واسطه تنگدستی و عدم مساعدت روزگار به سند<sup>۶</sup> رفت و آنجا کواکب<sup>۷</sup> راجع طالعش<sup>۸</sup> مقیم گشت و مکنت عظیمش<sup>۹</sup> دست داده و اهل آنجا مقدمش را گرامی شمردند و صحبتش<sup>۱۰</sup> را معتم داشتند<sup>۱۱</sup> "طبع نیکو داشته و بگفتن شعر مشغولی<sup>۱۲</sup> می نموده و مطالع<sup>۱۳</sup> نیکو از افق طبع<sup>۱۴</sup> او طالع گشته<sup>۱۵</sup> و این مطلع<sup>۱۶</sup> از سخنان<sup>۱۷</sup> شریف اوست:

(۱) ع ا: می کردند؛ (۲) ب م: شیخ مذکور؛ (۳) ا س: که هفت قلم از خوب؛ ع عبارت "هفت قلم ... ید اوست و" ندارد؛ (۴) ا س: عبارت «خصوصا ... معتقد بوده» ندارد؛ (۵) عبارت ب م و ع ا: است بواسطه بعض از حوائج به سند رفت؛ ا س: و بواسطه تنگدستی و عدم پسندی اسباب معیشت به سند رفت؛ (۶) ب م: بجانب ولایت سند؛ (۷) ع ا: آنجا کواکب طالعش مقیم گشت؛ (۸) ا س: طالع مقیم گشته و اهل آنجا مقدمش را گرامی شمرده؛ (۹) ب م: عظیمش؛ ع ا: عظیم او را دست داده؛ (۱۰) ع ا: ملازمتش؛ (۱۱) ع ا: دانستند؛ ا س: داشته اند؛ (۱۲) ب م این عبارت «و اسباب دنیا (و) ی بر ایشان بغایت بسیار و بی نهایت جمع گشت چنانکه در تحت ضبط نمی آمد و ایشان نیز در کرم و احسان و اکرام مهمانان و مسافران هیچ تقصیر نمی کردند و خرج سرکار ایشان از بیوات سلاطین هیچ کمی نداشت و با مردم بسی اظهار تواضع و لطف می کردند» ع ا و ا س ندارد؛ (۱۳) ب م: گاه گاه مشغولی؛ ع ا: اشتغال؛ ا س: مشغول؛ (۱۴) ب م: طالع؛ (۱۵) ب م: طبعش؛ (۱۶) ب م: می گشته؛ (۱۷) ع ا: مطلع؛ ا س: دو مطلع؛ (۱۸) ب م: از سخن دلپذیر؛ ا س: گفتار.



مطلع :

نه آن خشت ست بر هم قبرهای درد مندان را  
قضا بر یکدگر بر چیده دفترهای هجران را

بیت :

از ره دیرم به مسجد زاهدی ناگاه برد  
من می رفتم بدینجا او مرا از راه برد

### ذکر جمیل شاهزاده شاه طیب

از سادات<sup>۱</sup> کثیر البرکات است . طبع بلند داشته و در ملک نظم علم شعر<sup>۲</sup> می افراشته و<sup>۳</sup> در فن قصیده و غزل و مثنوی سر آمده بوده و ملک الکلام زمان<sup>۴</sup> بوده اشعار سنجیده خوب و گفتار پسندیده مرغوب دارد<sup>۵</sup> معاصر جناب خواجه هاشمی صدیقی<sup>۶</sup> است بجهت تخلص بخواجه<sup>۷</sup> مناقشه می نموده و این غزل شور انگیز شکر ریز اوست و بغایت لطیف واقع شده ؛

(۱) ب م : چسپید است ؛ (۲) ع ا : شاه زاد طیب ؛ اس : زبده السادات شاه زاده ؛ (۳) ب م : سادات البرکات ؛ (۴) ب م : شاعری ؛ (۵) ع ا : افراشته ملک الکلام الخ ؛ (۶) ب م : زمان و از جمله فصحا و بلغا دوران بوده و اشعار ؛ (۷) ب م بسیار و معاصر ؛ (۸) ب م : بخاری و بجهت ؛ ع ا و اس : صدیقی ؛ (۹) ب م : بخواجه مذکور مناقشه داشته و در جواب حمسه شیخ نظامی علیه الرحمه حمسه گفته و این غزل الخ ؛ ع ا : بخواجه گفت و شنود می نموده و این غزل از سخنان شور انگیز شکر ریز اوست غزل .

## مذکر احباب

غزل :

گر از خلق پنهان کنم درد خود را      چه درمان کنم چهره زرد خود را  
ز هستی چنان در غبارم که خواهم      به باد فنا بر دم گرد خود را  
اچونی هر شب از درد چندان بنالم      که آگه کنم ماه شب گرد خود را  
خوش آن دم که چون سرو در جلوه بینم      مهی قامت ناز پرورد خود را  
مکن هاشمی ناله از نا مرادی      به بیچارگی چاره کن درد خود را

### ذکر جمیل<sup>۱</sup> خواجه محمد علی طهوری

از اولاد اجداد<sup>۲</sup> حضرت شیخ خاوند<sup>۳</sup> طهور است و بحضرت خواجه احرار<sup>۴</sup>  
قرابتی دارد و از جمله سالکان سالک دین و مالکان ممالک<sup>۵</sup> یقین بوده  
و گاهی معانی وارده<sup>۶</sup> را در سلك نظم ادا<sup>۷</sup> می نموده و این بیت از آن  
جمله<sup>۸</sup> است :

بیت :

ما هیانسیم که<sup>۹</sup> از قمر بچار ملکوت  
دم زنان سلسله جنیان بکنار آمده ایم

### ذکر جمیل مولانا فخر الدین علی واعظ

ولد ارشد مولانا حسین واعظ است که امیر کبیر<sup>۱۰</sup> علی شیر در

- 
- (۱) ع ا بیت آئنده « خوش آن دم الخ » ؛ (۲) ع ا « چونی هر شب الخ » ؛  
(۳) ع ا : ذکر خواجه ؛ (۴) ب م : اجداد ؛ (۵) ع ا : خوانند ؛ (۶) ب م : نیز ؛ اس :  
قدس سره ؛ (۷) ب م « ممالک » ندارد ؛ (۸) ع ا : معانی واراده را ؛ (۹) ب م :  
اظهار ؛ (۱۰) ب م : از آن بجهت ثبت می کرد ؛ (۱۱) اس « که » ندارد ؛  
(۱۲) ب م : امیر کبیر طاب ثراه .

## مذکر احباب

تذکره شمه از شمیم<sup>۱</sup> مرضیه اش بیان کرده<sup>۲</sup> که چون مولانا حسین در اثنای<sup>۳</sup> وعظ پایه سخن را بلند می ساخته ارباب حاجات مطالب خود را در کاغذ پارها<sup>۴</sup> نوشته در زیر جای نماز<sup>۵</sup> ملا می گذاشته اند و ملا در خور احتیاج دعای می کرده اند<sup>۶</sup> یکی از ظرفا<sup>۷</sup> این بیت را نوشته و بر پایه منبر نهاده است :

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می کنند

چون بخلوت می روند آن کار دیگر می کنند

مزاج شریف ملا<sup>۸</sup> آشفته گشته گفتند که کاتب این بیت گویا بخلوت ما رسیده<sup>۹</sup> ملا اهلی دران میان بوده<sup>۱۰</sup> ملا حسین خیال کرده که او نوشته باشد فرموده که مسئله بگویم حمار بر دو نوع<sup>۱۱</sup> باشد یکی اهلی

- (۱) ب م : در تذکره الشعرا ؛ اس : در تذکره بیان کرده چون مولانا الخ ؛  
(۲) ع ا : شمیم ؛ ب م : بیان نموده منقول است که ؛ (۳) اس : که ؛ (۴) ع ا :  
وعظ می فرمودند و پایه سخن را بلند می گردانیدند ؛ اس : در وعظ پایه سخن  
را بلند می ساخته ؛ (۵) ع ا : کاغذ پارۀ نوشته ؛ (۶) ع ا : ایشان می گذاشتند  
و حضرت ملا مقدار احتیاج ایشان دعای ؛ ب م : پارها می نوشته اند و در زیر سجاده  
ملا می نهاده اند و ملا در خور الخ ؛ اس : در زیر جای نماز ملا می گذاشته اند یکی  
از ظرفا ؛ (۷) ب م : می کرده یکی از ؛ (۸) ب م : ظرفای زمان این بیت حافظ را  
نوشته ؛ ع ا : این بیت را نوشته در زیر جای نماز ملا نهاده بیت ؛ اس : این بیت را  
نوشته گذشته ؛ (۹) ب م : ز دیدن آن آشفته گردیده و گفته ؛ ع ا :  
مزاج شریف آشفته گشته گفتند ؛ (۱۰) ع ا : است ؛ (۱۱) ع ا : به خاطر ملا  
رسیده که او نوشته است فرموده اند ؛ اس : او نوشته فرموده ؛ (۱۲) اس :
- حمار دو طوری می باشد وحشی و اهلی .

## مذکر احباب

و دیگری وحشی وحشی حلال است و اهلی مردار و وحشی آنست که در صحرامی باشد و اهلی آنست که در میان مردم است و به ملا اهلی اشارت کرده است<sup>۱</sup> و وضع مولانا<sup>۲</sup> اهلی بخرکاران مشابهتی<sup>۳</sup> داشته و مولانا بنائی را خرکار بی کار گفته و او فی الحال<sup>۴</sup> مقصود را در<sup>۵</sup> نیافته گویند<sup>۶</sup> بعضی از واعظان در سر منبر سخنان سرور<sup>۷</sup> انگیز مطابقت آمیز می گفته اند مشهور است که شخصی خواسته که بواعظی تعرض کند که شاید خجل شود به شخصی که خری گم کرده بود گفته که این مرد<sup>۸</sup> که بر بالای منبر است منادی گراست اگر از گم شده خود یاو<sup>۹</sup> گوئی شاید که<sup>۱۰</sup> پیدا کند او<sup>۱۱</sup> تصدیق نموده حال خود را به ملا گفته و اعظ دانسته که یکی او را باین وادی آورده گفته است<sup>۱۲</sup> ای عزیزان آیا از شما کسی باشد که در کوچه عاشقی قدم نهاده باشد و<sup>۱۳</sup> چند بار این سخن را تکرار کرده و مبالغه نموده هیچکس جواب نداده !

- (۱) ع ا : کرده اند و بجهت این سخن يك ما الخ ؛ عبارت ب م « و وضع ... بجهت الخ » ندارد ؛ ا س : اشارت کرده ملا به جهت كلفت يك م م و عظ نگفته ؛ (۲) ا س : ملا ؛ (۳) ا س : بخرکاران می مانده بنامی ملا اهلی را الخ ؛ (۴) ب م « فی الحال » ندارد ؛ (۵) ا س : را نیافته ؛ (۶) ا س « گویند » ندارد ؛ (۷) ا ب : شور انگیز بجهت آمیز گفته اند ؛ (۸) ا س : این شخص ؛ (۹) ب م : خود گوئی ؛ (۱۰) ا س : شاید پیدا شود ؛ (۱۱) ا س : او تصدیق این سخن کرده از حال خود بواعظ گفته ؛ (۱۲) ا س : بر بالای منبر گفته که کسی باشد که هرگز در کوچه عاشقی ندیده ؛ (۱۳) ا س : هر چند مبالغه نمود .

## مذکر احباب

بیت:

بحرم عشق همین متهم نثاری نیست

(همین<sup>۱</sup>) مذاق سرشت است در گل همه کس

چون مبالغه ملا<sup>۲</sup> از حد گذشته ناگاه پارسائی<sup>۳</sup> پشمینه پوشی سست<sup>۴</sup>

غنائی گفته که مرا هرگز به عشق و عاشقی میلی<sup>۵</sup> و معرقی نبوده است:

بیت:

این عشق گلی است در بهاری یا نام دهیست درد یساری

واعظ بیت<sup>۶</sup>:

بانگ برداشت هی هی خردار این خرت یافتم یار افسار<sup>۷</sup>

لوائفه:

نثاری در جهان هر گز نخواهد پارسائی را

بحرم عشق می خواهد که دائم متهم باشد

(۱) ب م: نیست - مذاق سرشت است؛ (۲) اس: مبالغه از حد؛ (۳) اس:

گذشته پشمینه پوشی مسلمات غنائی پارسائی نارسائی گفته که؛ (۴) ب م:

صوت؛ بر حاشیه: سست؛ (۵) اس: عاشقی معرقی نبوده؛ (۶) اس: واعظی

بکسی که خرگم کرده بود که اینک خرتو؛ (۷) افسار و فسار بالفتح ف ریسمانیکه

بدان اسپ (وخر) را بسته می کشند به هندی باگه دور گویند. ملاحشانی نکوسه

گر خود پرست بر خر عیسی شود سوار دجال دیو بر سرش افسار می زند

سلیم سه

آنگ یکی افسار خر از سر کشید بر سر خود کرد و چون خر می دوید

ص ۳۳۷ فرهنگ آنند راج جلد اول.

## مذکور احباب

و ملا به جهت این کلفت يك ماه وعظ نگفته و از اول وعظ ملا تا آخر هر روز مولانا حسن شاه بمجلا نظم می کرده است و بعضی از فضایل که در ذات والدش مکتوم بوده بمضمون الولد سرایه در افعال و اقوال مستحسنه ولد شریفش بظهور آمده و از ثمره شجره فضائلش عامه برایا محظوظ گشته اند و مولانا فخر الدین علی در خدمت حضرت خواجه احرار قدس سره بوده و به شرایط بندگی قیام می نموده و در بیان سلسله مشایخ رشحات کتابی مفید تصنیف نموده و تاریخش را چنین گفته :

(۱) ع عبارت از «وضع مولانا اهل . . . متهم باشد» ندارد . بلکه همین طور دارد؛ اشارت کرده اند و به جهت این سخن يك ماه وعظ تقرموده اند؛ (۲) اس : وعظ تا آخر وعظ مولانا حسن شاه ؛ ع ا : گویند که از اول وعظ ملا تا آخر برسبیل اجمال مولانا حسن شاه ؛ (۳) ع او اس : است ؛ (۴) ع ا : کرده است گویا در بدیهه گفتن کسی عدیل ملا نبوده ؛ (ه) ب م : مستحسنه مولانا فخر الدین علی ؛ اس : مستحسنه والد شریفش ؛ (۶) ب م : محظوظ . بر حاشیه : محظوظ ؛ ع ا : محظوظ ؛ (۷) ب م : می گشته اند ؛ (۸) ب م : گشته اند و مدتی در ملازمت حضرت خواجه ؛ ع ا : و مولانا فخر الدین در خدمت خواجه ؛ (۹) ب م و اس : بوده ؛ ع ا : می بوده ؛ (۱۰) ب م : و به شرایط خدمتگاری ؛ ع ا : می بوده و به شرایط بندگی ؛ اس : بوده به شرایط بندگی ؛ (۱۱) ب م : سلسله علیه خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم ؛ ع او اس : سلسله مشایخ ؛ (۱۲) ع ا : کتاب مفید تصنیف کرده اند نام و تاریخ آن رشحات یافته است و این مضمون به نظم موعودی گردا نیده است نظم آمد الخ ؛ اس : نام کتاب مفید تصنیف نموده و تاریخ را چنین گفته تاریخ تمامش از حروف رشحات .

رباعی :

آمد رشحات ما کثیر البرکات چون آب خضر منفر از این حیات  
 یابند<sup>۱</sup> محاسبان سنجیده صفات تاریخ تماش از حروف رشحات  
 و این نوع کتاب که تاریخ نیز باشد از نوادر است مثل مولانا  
 نضر الدین<sup>۲</sup> علی مداحی سلسله الذهب<sup>۳</sup> خواجهگان قدس الله تعالی ارواحهم  
 کم می باشد امیر شیخم که یکی از اقرباء فقیر بود می گفت که در هری  
 بر سر منبر در زمان غلبه<sup>۴</sup> و استیلای ترکان مولانا مدح خواجهگان  
 آجبهان می گفت که<sup>۵</sup> کسی را مجال منع نبود<sup>۶</sup> و هیچ کس نمی توانست  
 که نکته بر ملا بگیرد<sup>۷</sup> وقتی<sup>۸</sup> که والد شریفش تفسیر را تمام کرده  
 مولانا نضر الدین علی تاریخی<sup>۹</sup> گفته و جناب ملا حسین<sup>۱۰</sup> در وصف آن<sup>۱۱</sup>

(۱) ب م : یابند ؛ ع ا : یابند . اس ندارد ؛ (۲) اس : این نوع نام و تاریخ  
 از نوادر است ؛ ع ا این عبارت « و این نوع . . . بر ملا نگیرد » ندارد ؛  
 (۳) اس : مثل مولانا مداحی ؛ (۴) ب م : سلسله شریفه حضرت خواجهگان  
 الخ ؛ اس : سلسله الذهب خواجهگان را کم ؛ (۵) اس : در زمان ترکان ملا  
 مداح خواجهگان را قدس الله ارواحهم می گفت ؛ (۶) ب م : ع ؛ اس : و کسی  
 را ؛ (۷) اس : بود ؛ (۸) ب م : نگیرد ؛ مصحح : بگیرد . اس : این عبارت  
 « و هیچ کس نمی توانست . . . بگیرد » ندارد ، بلکه همین است « منع بود و قتی که  
 والد الخ » ؛ (۹) ع ا : رشحات وقتی که ؛ (۱۰) ع ا : تاریخ آن را گفته ؛ اس : به  
 جهت اتمام تاریخی گفته ؛ (۱۱) ب م : جناب مولانا در وصف ؛ اس : جناب  
 مولانا حسین ؛ (۱۲) ع ا : آن تاریخ را چنین وصف نموده . اس : در وصف  
 تاریخ چنین می فرماید در تاریخ اتمام این اوراق رباعی الخ .

## مذکر احباب

تاریخ این چنین فرموده فرزند<sup>۱</sup> ارجمند لا زال قدره علیا و قلبه صفا  
 در تمام تاریخ اوراق رباعی انشا کرده و هو هذا<sup>۲</sup> تاریخ :  
 با خامه<sup>۳</sup> که این نامه اقبال نوشت اقبال سخن با یمن اطفال<sup>۴</sup> نوشت  
 گفتم مه و سال و روز تاریخ نویس فی الحال دوم<sup>۵</sup> از شهر سوال نوشت<sup>۶</sup>  
 و اشعار لطیفش<sup>۷</sup> در السنه شعرا<sup>۸</sup> مذکور می گردد و این رباعی<sup>۹</sup>  
 بدو منسوب است ؛

### رباعی :

آئینه نور است رخ یار امشب ای<sup>۱۰</sup> مه به نشین در پس دیوار امشب  
 فارغ شده ام دی ز<sup>۱۱</sup> اغیار امشب ای صبح دم خویش نگه دار امشب  
<sup>۱۰</sup> گویند در جانب او<sup>۱۲</sup> به مدفونست العلم<sup>۱۳</sup> عند الله اوبه می داند .

(۱) ع ا : و . . . در تاریخ اتمام این رباعی را انشا کرده تاریخ ؛ (۲) ب م : یمن  
 الفال ؛ (۳) ع ا : دویم ؛ (۴) ع ا : درین جا عبارت « مثل مولانا نجرالدین علی . . .  
 نکته بر ملا بگیرد . وقتی » ثبت است ؛ در ب م و اس سبق گذشته تقدیم و تاخیر  
 عبارت است ؛ ع ا : مداحی سلسله الذهب خواجگان را کم واقع شده .  
 امیر شیخم که از . . . در هری در زمان ترکان ملا مدح خواجگان می گفت  
 و کسی را الخ ؛ (۵) اس : شریفش (۶) ب م : و فضلا مذکور و مشهور است ؛  
 (۷) ب م : آبدار باو نسبت می کنند ؛ اس : ازوست ؛ (۸) ب م : کو ؛ (۹) ع ا :  
 از ؛ (۱۰) ع ا « گویند . . . داند » ندارد ؛ (۱۱) اس : و اوبه می داند العلم عند الله  
 لا یعلم الغیب الا الله .



## ذکر جمیل خواجه ایوب

ولد خواجه ابو البرکة است که<sup>۱</sup> از اکابر مجتبر ماوراء النهر است و در زمان<sup>۲</sup> شباب به هری رفته و بغایت بی قید<sup>۳</sup> و بد معاش بوده<sup>۴</sup> و خواجه آصفی لفظ بد معاش را بدو<sup>۵</sup> معنی درین رباعی نیکو ادا نموده است:

رباعی:

تا ملک بود شخص تو والی اولاً خط ره من نشان تنالی اولاً  
در بلخ مرا معاش بد می گذرد ملک تو ز بد معاش خالی اولاً  
بنا برین امیر کبیر در تذکره<sup>۶</sup> او را بد یاد کرده<sup>۷</sup> و ازو<sup>۸</sup> چیزی  
نوشته<sup>۹</sup> بسیار خوش طبع بوده و سخنان مرغوب<sup>۱۰</sup> ازو منقول است  
و غزلهای زیبا و قصائد غرا<sup>۱۱</sup> دارد و یکی از قصائد سلمان را جواب کرده  
و مطلعش اینست:

مطلع:

تپ غم دارم و درد هجران بر سر  
آمده جان بلب و نامده جانان بر سر

(۱) ب م «که از اکابر . . . است و در» ندارد؛ اس: از اکابر شهر سبز است  
خواجه ابو البرکة در زمان الخ؛ (۲) ب م: عین؛ (۳) ع ا: بی قیدانه معاش کرده  
بنا برین الخ؛ (۴) ع عبارت «و خواجه آصفی لفظ . . . نموده است» ندارد؛  
(۵) اس: درین رباعی بدو معنی ادا نموده؛ (۶) ب م: او را در تذکره بد یاد کرده؛  
ع ا: در تذکره امیر کبیر او را؛ اس: امیر کبیر در تذکره او را الخ؛ (۷) اس:  
است؛ (۸) ب م: و از گفتار او؛ (۹) ب م: خواجه ابو البرکة مذکور؛  
(۱۰) اس: خوب؛ (۱۱) ع ا: غرای او مشهور است و این غزلی از سخنان الخ؛  
عبارت «و یکی از قصائد سلمان» الخ ندارد.

## مذکر احباب

و این غزل نیز از جمله سخنان دلکش بی غش اوست و اشتها تمام دارد؛

غزل:

ای شاخ گل چو سرو سہی قد کشیدہ  
 بر لعل لب خطی ز زبرجد کشیدہ  
 قدرت بر آمدہ چو الف مد ظلہ  
 و ز ابروان فر از الف مد کشیدہ  
 تشویش می کشی مکش ای نقش بند چین  
 نبود چو چشم و زلفش اگر صد کشیدہ  
 جز نامہ قبول من ای خامہ قدر  
 هر نقش دل فریب کہ باید کشیدہ  
 بر نام دشمنان زدہ قرعہ قبول  
 بر حرف دشمنان قلم رو کشیدہ  
 از دولت وصال فرافی طمع مبر  
 جور و جفای یار چو بیحد کشیدہ  
 و خواجہ ایوب بہ مضمون آنکہ گفتہ اند، ع:  
 از کوزہ همان تراود کہ دروست

(۱) ع ا: این غزل از سخنان دلکش اوست؛ اس: این غزل از سخنان بی غش اوست؛ (۲) ع ا و اس عبارت «و اشتها تمام دارد» ندارد؛ (۳) ع ا: بر برگ گل خطی ز زمرد کشیدہ؛ (۴) ب م: چین - ناید چو چشم؛ ع ا این شعر ندارد؛ (۵) ب م این شعر بر حاشیہ دارد: جز نالہ مراد من امے خامہ قضا؛ (۶) ب م و ع ا: دلفریب؛ اس: داپذیر؛ (۷) ع ا این شعر ندارد؛ (۸) ع ا: بیحد؛ (۹) ع ا: بہ مضمون مصراع از کوزہ همان تراود کہ دروست.

از اطوار والد شریفش<sup>۱</sup> بی بهره نبوده و بہ ہزل و مزاح<sup>۲</sup> مزاجش  
عایل می نموده<sup>۳</sup> و صورتش بہ نوعی بوده کہ ہر چند کسی مقبوض  
اورا می<sup>۴</sup> دیدہ منبسط می گشتہ و بی قیدی خواجہ ہمرتہ<sup>۵</sup> بودہ کہ  
جناب سید محمود<sup>۶</sup> خواجہ فرمود<sup>۷</sup> کہ ہمایون<sup>۸</sup> بادشاہ خواجہ ایوب را  
برسالت<sup>۹</sup> بہ گجرات فرستادہ و<sup>۱۰</sup> صحبت تمکین گجراتیان مزاج او را  
در شور آورده نعل دلش را در آتش افگندہ و مولانا شہیدی غزلی  
در این باب گفتہ اند، و وصف جوانان گجراتی کردہ، و سہ بیت ازان  
ثبت افتاد:

بیت:

گجراتیان ہمہ تمکین دل کباب شان

می خوارہ اند و خون شہیدی شراب شان<sup>۱۱</sup>

در شیشہ چون نبات ز یکتائی آشکار

از غایت صفا تنی<sup>۱۱</sup> چون سیم ناب شان

- 
- (۱) ع: ا: شریف خود؛ (۲) ب: م: مزاج او؛ ع: ا: بہ ہزل مزاجش؛  
(۳) ب: م: بودہ؛ (۴) ب: م: اورا منبسط می گردیدہ؛ (۵) ب: م: سیادت  
ماب؛ ع: ا: جناب سید؛ ا: س: جناب سید خواجہ؛ (۶) ب: م: فرمودہ؛  
ع: ا: فرمودند؛ (۷) ع: ا: بادشاہ او را برسم رسالت؛ ع: ا: ہمایون بادشاہ؛  
(۸) ب: م: برسالت بہ نزد بادشاہ گجرات؛ ا: س: بجانب گجرات؛ (۹) ع: ا:  
فرستادہ صحبت تمکین گجراتیان تعلق دل خواجہ را در آتش افگند بیت گجراتیان؛  
عبارت ”و مولانا شہیدی... ثبت افتاد“ ندارد؛ (۱۰) ع: ا: خون دل شہیدی  
مسکین شراب شان؛ ا: س: می خوارہ اند و خون شہیدی شراب شان؛ ب: م:  
خون غریبان؛ (۱۱) ب: م: صفا تن؛ مصحح: تنی.

## مذکر احباب

این نظم ماند از تو شهیدی به یادگار

در پای تخت خسرو عالی جناب شان

و خواجه ایوب به جوانان<sup>۱</sup> زیبای ماه سیما به عیش و عشرت مشغول  
شده همانجا مانده<sup>۲</sup> و بعد از فتح<sup>۳</sup> گجرات بادشاه او را به<sup>۴</sup> واسطه  
آن جرم در قفس<sup>۵</sup> کرده است<sup>۶</sup>؛

بیت:

شاهی ز خوبان زد نفس<sup>۷</sup> افتاده در دام هوس

چون عندلیبان قفس در مانده از گفتار خود

و<sup>۸</sup> آن در تنگنای محنت چون بلبل بی دل بی صبوری نموده مترنم<sup>۹</sup>  
این مقال بوده؛

بیت:

آصفی صبر ندارد بغم و درد فراق

می کشد محنت ایوب ولی صابر نیست

بعد از آن<sup>۱۰</sup> بمضمون ع<sup>۱۱</sup>؛

در عفو لذتی است که در انتقام نیست

- (۱) ع ا و اس " و خواجه ایوب " ندارد؛ (۲) ع ا: به جوانان مائل  
گشته؛ اس: بجوانان بعشرت مشغول شده؛ (۳) اس: مانده است بعد؛  
(۴) ب م و ع ا: فتح او را؛ (۵) ع ا: او را در قفس محبوس می داشته اند؛  
(۶) ب م: قفس؛ (۷) اس: کرده است؛ (۸) ع ا این شعر ندارد؛ (۹) ب م:  
زد نفس چون عندلیبان قفس افتاد در دام هوس در ماند از؛ (۱۰) اس:  
و او در آن وادی چون... می نموده؛ (۱۱) ب م: باین بیت مترنم بوده؛  
(۱۲) ع ا و اس: بعد از آن بمضمون؛ (۱۳) ع ا: آنکه؛ ب م: این نظم که ع.

## مذکر احباب

عمل نموده و خط عفو بر جریمه اش کشیده و رعایت نموده اند<sup>۱</sup> و  
مولانا عالم کابلی می گفت که پادشاه گجرات او را در قفس کرده بود  
و الله اعلم بالصواب . طبع نیکو داشته و اشعار خوب و سخنان مرغوب  
دارد و این غزلش بسیار خوب<sup>۲</sup> واقع شده ؛

غزل :

سحرگه سخن چمن پر گل و شقایق بود  
چمن بکام دل<sup>۳</sup> عندلیب عاشق بود  
ز راه مقصد اگر تافتم عنان طلب  
ز همی رفیقان ناموافق بود  
ز خط و خیال تو آموختم دقایق<sup>۴</sup> عشق  
زهی بجزاز که مجموعه حقایق بود  
چو رینخت خون من از درد دل خلاص شوم  
مرض علاج پذیر و طیب حاذق بود

(۱) ع : ا : نموده خط ؛ (۲) ع : ا : جریمه اش را عفو فرموده رعایت کرده اند ؛  
ب : م : بر جریمه او کشیده ؛ (۳) ب : م : نموده ؛ (۴) ع : ا : بعضی بر آنند که او را  
گجراتیان محبوس کرده بودند ؛ این عبارت "مولانا عالم کابلی می گفت که ...  
بالصواب" ندارد ؛ (۵) ا : س : گجراتیان او را قفس کرده بودند ؛ (۶) ب : م :  
طبعش نیکو است ؛ (۷) ع : ا : و این غزلش نیکو واقع شده ؛ ا : س : بسیار خوب  
و عجائب مرغوب واقع شده ؛ (۸) ب : م : « دل » ندارد ؛ (۹) ب : م : حقایق ؛  
ع : ا : دقایق ؛ (۱۰) ب : م : این شعر ندارد ؛ ا : س : چون .

نداشت طاقت جور و جفای از ایوب

اگر چه بر همه اقران به صبر فایق بود

### ذکر جمیل ملا زاده عبد الغفار<sup>۱</sup>

از اشراف ولایت تاشقند<sup>۲</sup> است و مدتی باستحقاق<sup>۳</sup> در منصب

عالی قدر قضا متمکن بوده و کسب<sup>۴</sup> فضائل می نموده و فرایض را نیکو<sup>۵</sup>

نظم کرده اشعار سنجیده خوب<sup>۶</sup> و گفتار پسندیده<sup>۷</sup> مرغوب<sup>۸</sup> دارد و این

مطلبش<sup>۹</sup> مشهور<sup>۱۰</sup> است :

مطلع<sup>۱۱</sup> :

از رمد<sup>۱۲</sup> گر دیده ما درد بحد کرد کرد

این که محروم از جمالت<sup>۱۳</sup> کرد ما را درد کرد

و این مطلع را به جهت میرزا جاوم<sup>۱۴</sup> نام جوانی گفته است و بسیار

موجه واقع شده :

(۱) ب م و ا س : عبد الغفار ؛ ع ا : عبد الغفور ؛ (۲) ب م و ا س : تاشقند ؛ ع ا :

تاشقند ؛ (۳) ب م : بطریق استحقاق ؛ (۴) اس : افاده فاضل می نمود ؛ (۵) اس :

نظم نیکو ؛ ع ا : را نظم ؛ (۶) ع ا و ا س : خوب ؛ ب م « خوب » ندارد ؛

(۷) ع ا و ا س : مرغوب ؛ ب م : « مرغوب » ندارد ؛ (۸) ع ا و ب م : مطلع او ؛

(۹) ع ا : بسیار مشهور ؛ (۱۰) ب م : در السنه مذکور بیت ؛ ع ا : مشهور است

مطلع ؛ (۱۱) ع ا : او رمد ؟ رمد بفتحین درد چشم و بدرد آمدن چشم ص ۲۱۷

فرهنگ آند راج جلد ۲ ؛ (۱۲) ب م : و صالت ؛ ع ا : از جمالت ؛ اس : محروم

جمالت ؛ (۱۳) ب م : « نام جوانی ... واقع شده » ؛ ع ا : میرزا جاوم موجه گفته ؛

ع ا : و به جهت میرزا جاوم این مطلع را بسیار موجه گفته مطلع .

## مذکر احباب

یلت :

بہر دل<sup>۱</sup> بردن بہ مسجد آمد آن رعنا و مست

نعرہ از ارباب دین آمد برون کاینجا<sup>۲</sup> و مست

باوجود چندین فضایل او را آخر الامر<sup>۳</sup> از منصب قضا بحکم قضا عزل  
کرده اند؛

یلت :

بخت و دولت بکار دانی نیست

جز بتائید آسمانی نیست

افتاده است در جهان بسیار

بی تمیز ارجمند و عاقل خوار

کیا گر بہ غصہ مرده و رنج

اہلہ<sup>۴</sup> اندر خرابہ یاقہ گنج

و بعد ازان در گوشہ عزلت نقل کرده .

## ذکر جمیل باباعین الملک

از مجذوبان معتبر و از بزرگان معزز<sup>۵</sup> است اہل حاجات زیارت

مرفدش می روند<sup>۶</sup> و روح<sup>۷</sup> پرفروش را سبب<sup>۸</sup> حصول مرادات

(۱) اس : دین ؛ (۲) ع : کین ؛ (۳) ع : او را از منصب قضا عزل کرده اند

نظم ؛ اس : او را از منصب قضا عزل کرده اند ؛ (۴) ب م : مفاس ؛ (۵) ب م :

مقرر ؛ (۶) ع : می آیند ؛ ب م : روند ؛ (۷) ع : روحانیت شریفش ؛ (۸) ع :

واسطہ تحصیل مرادات می نمایند ؛ اس : سبب حصول مرادات می کنند .

## مذکر احباب

می کنند و طبع لطیفش<sup>۱</sup> گاهی<sup>۲</sup> بشعر التفات<sup>۳</sup> می نموده؛ و این رباعی بدیشان<sup>۴</sup> منسوب است<sup>۵</sup>؛

رباعی:

ای صاحب فتوی ز تو پرکار تریم  
باین همه مستی ز تو هشیار تریم  
تو خون گمان خوری و ما خون رزان

انصاف بده کدام خون خوار تریم

اگر چه ایشان از متقدمین اند اما به جهت تیمن<sup>۶</sup> ذکر ایشان کرده اند.

### ذکر جمیل مولانا محمد علی

از درویشان قوی حال بلکه از شیخان<sup>۷</sup> صاحب کمال بوده و به کسب معرفت<sup>۸</sup> در خدمت حضرت مخدومی مولانا خواجگی قدس<sup>۹</sup> سره نموده اند و بعد از<sup>۱۰</sup> ایشان به طلاب صحبت داشته<sup>۱۱</sup> خلق را به خدا<sup>۱۲</sup> طلبی ترغیب می نموده و طبع لطیفش<sup>۱۳</sup> بشعر<sup>۱۴</sup> انتفاتی داشته و این مطلع او صاف و روان واقع شده؛

(۱) ب م: لطیف شریفش؛ (۲) ب م: گاه گاه؛ (۳) ب م: التفاتی؛ (۴) اس: بآنجناب؛ (۵) ع ا؛ و ذکر بابا بر سیل تیمن کرده شده رباعی؛ (۶) ع ا: خوار تریم ذکر جمیل مولانا محمد علی؛ (۷) اس: تیمنا ذکر ایشان را آورده شد؛ (۸) ب م: از صاحب کمال؛ ع او اس: از شیخان؛ (۹) ب م: معارف؛ (۱۰) ب م: خواجگی کاشانی؛ (۱۱) ب م: حضرت ایشان؛ (۱۲) ب م: می داشته؛ (۱۳) ب م: بخدا ترغیب؛ (۱۴) ب م: سلیمش گاهی؛ (۱۵) ب م:

نیز التفاتی.



مطلع<sup>۱</sup> ذ

ای که ز آب حیات صاف تری

هر دم از ما روان چہ می گذری

<sup>۲</sup>مرقدش در کاشان واقع (است) که از توابع فرغانه است .

### ذکر جمیل مولانا حمید الدین شاشی

درویش صاحب کمال بوده<sup>۲</sup> مردم طالب مجلس شریف و صحبت لطیفش

بوده اند . اشعارش شور انگیز و گفتارش شکر<sup>۳</sup> آمیز است و این دو<sup>۴</sup>

بیت از کلام رنگین بانمکین اوست :

بیت :

اگرچه بانگ نی از حد برون اثر دارد      و ایـک نشئه<sup>۵</sup> می حالت دگر دارد

به هر گلی که نظر می کنم درین گلشن      چو لاله داغ غم عشق بر جگر دارد

<sup>۶</sup>در تاشکند مدفون است :

(۱) ع ا: مطلع او؛ (۲) ع ا: این عبارت «مرقدش در کاشان فرغانه است»

ندارد؛ (۳) ب م: درین جا عبارت «بادشاه او را به حکومت کابل و غزنی فرستاده

اند . . . بار امید حیات» متعلق به ذکر جمیل خواجه کلان بیگ خلط شده به

ضبط تحریر آمد زان بعد حال مولانا حمید الدین جاری است؛ ع ا و اس:

مردم طالب مجلس شریف الخ؛ (۴) ب م: شکر آمیز؛ اس: شکر ریخ، ع ا:

شوق آمیز بوده؛ (۵) ع ا: این بیت بدو منسوب است؛ اس: از کلام اوست؛

(۶) ع ا: نشاء؛ (۷) ب م و ع ا: عبارت «در تاشکند مدفون است» ندارد .

## ذکر جمیل قاضی سعدی

مدتی در خطه دلکش کس<sup>۱</sup> به منصب عالی قدر قضا منصوب<sup>۲</sup> بوده  
بفضائل<sup>۳</sup> مشهور است به تقریبی<sup>۴</sup> بادشاه<sup>۵</sup> او را عزل<sup>۶</sup> کرده و او ساکن  
آن دیار گشته و به جای دیگر رفته و این مطلع<sup>۷</sup> را حسب<sup>۸</sup> حال  
خود گفته :

بیت :

گر بسه گرد حرمش ره<sup>۹</sup> ندهد کس ما را  
ساکن کشورا ویم<sup>۱۰</sup> همین بس ما را  
گویا<sup>۱۱</sup> همان جا مدفون است .

## ذکر جمیل لاغر سیستانی

در ولایت سیستان دو قاضی بوده<sup>۱۲</sup> یکی فربه و یکی لاغر ملک  
قاضی فربه را به جهت سیاست ملک کشته و بر قاضی لاغر منت نهاده<sup>۱۳</sup>  
قاضی نوشته که :

مطلع<sup>۱۴</sup> :

قتل مرا نه از یاری گذاشتی از بهر لاغری و نزاری گذاشتی

(۱) ب م : کشن ؛ (۲) ب م : منسوب ؛ (۳) ب م : آراسته ؛ (۴) ب م : تقریبی  
بادشاه عصر ؛ (۵) ع ا : عزل ؛ (۶) ب م : بعد از عزل ؛ (۷) ب م : نظم ؛ (۸) ع ا :  
بدان سبب ؛ ب م : مناسب ؛ (۹) ب م : کس ندهد ره ؛ (۱۰) ا س : آن سرکوئیم ؛  
(۱۱) ب م : غالباً ؛ ع ا و ا س : گویا ؛ ب م : ملک سیستان ؛ (۱۲) ا س : بادشاه ؛  
(۱۳) ب م : برای تا کشتن او قاضی لاغر این مطلع را ؛ (۱۴) ع ا : بیت .

روزی بادشاه<sup>۱</sup> قاضی را در مجلس شراب طلبیده تا بجهت تعظیم شریعت  
به مجلس ایشان نیامده و این قطعه را بطریق معذرت گفته بملك فرستاده؛

قطعه:

شهنشا ز کرم عذر بنده را پذیر  
ز خدمت دوسه روزی اگر کناره کنم  
مرا ز صحبت<sup>۲</sup> تو مانع است امر قضا  
تو خود بگو بقضا<sup>۳</sup> و قدر چه چاره کنم  
ز باده منع تو توانم و نکو هم نیست  
که می خورند حریفان و من نظاره کنم

### ذکر جمیل خواجه کلان بیگ

از امرای معتبر<sup>۴</sup> بابر بادشاه بوده و رعایت بادشاهانه می یافت  
از هند او را بحکومت غزنی و کابل فرستاده اند از<sup>۵</sup> راه این مطلع را  
گفته و بخدمت<sup>۶</sup> بابر بادشاه فرستاده؛

- (۱) ب م: ملك قاضی را بمجلس خود طلبیده و اتفاقا شراب می نخورده و قاضی  
در بدیمه این قطعه را گفته و بمجلس ملك فرستاد؛ ع ا: در مجلس شراب طلبیده  
قاضی این قطعه را بملك فرستاده؛ (۲) اسر «اگر» ندارد؛ (۳) اس: خدمت؛  
(۴) ب م: که بامر قضا چه؛ ع او اس: بقضا و قدر؛ (۵) ع ا: امرای بابر؛  
(۶) ب م: یافته بوده و بادشاه مذکور مصاحبانه ساوگ می کرده بعد از تسخیر  
هندوستان او را؛ ع او اس: می یافته از هند او را؛ (۷) ب م: در اثنای راه؛  
(۸) ع ا: گفته و روانه ساخته؛ اس: گفته فرستاده.

## مذکر احباب

مطلع :

اگر بخیر و سلامت گذر ز سندا کنم  
سیاه روی شوم گر هوای هند کنم  
بادشاه این رباعی را گفته در جواب روان کرده اند :

رباعی :

اینوز شکر با رغنه کریم غفار  
پیرون فیه هند و سند ملکی بسیار  
گر هند نینک ایسخ تورمای سین  
ساووغ یوزینی کورای ویسانک غزنی یار  
بشره میر چندان حرارتی نداشته بنا برین این رباعی را به تعرض

(۱) ب م و ع ا: سند؛ اس: هند؛ (۲) ب م: بابر بادشاه طاب مشواه این رباعی  
در جواب او نوشته روان کرده اند؛ ع ا: بادشاه رباعی را در جواب  
فرستاده اند؛ (۳) ع ا:

یوز شکر که با رغنه کریم غفار  
پردی ینه سند و سند و ملک بسیار

گر هند سینک ایسخ لیغنه توزمای سین  
ساووق یوزینی کورای ویسانک غزنی یار

اس :

یوز شکر که بابر کا کریم غفار  
بپردی ینا هند و سند و ملک بسیار

گر هند نینک ایسخ لیغنه توزمای سین  
ساووغ یوزینی کورای ویسانک غزنی یار

(۴) ع ا: بعده او این رباعی در جواب نوشته رباعی؛ اس: بشره میر جبدانی =

## مذکر احباب

عمل کرده و در جواب این رباعی را گفته :

رباعی :

۱ اظهار ظرافت و لطافت قیلا سیز

هر نکته دیوز تو مان کنایت قد قیلا سیز

گر هنداشتی تیشکاری ایرماش او چون

ایسیغ یر دین ساووغ ظرافت قیلا سیز

ازین بخاطر پادشاه گران آمده در جواب چیزی نوشته<sup>۲</sup> اند میر ازین

تغافل یطاققت شده این مطلع را فرستاده<sup>۳</sup> :

= حرارت نداشته بظرافت حمل کرده در جواب گفته :

(۱) ع ۱ :

اظهار ظرافت و لطافت قیلا سیز

هر نکته و ایوز تو مان کنایت قیلا سوز

گر مندایشی بیشکاری ایرماس نی او چون

ایسیغ یر دین ساووغ ظرافت قیلا سیز

اس :

اظهار لطافت و ظرافت قیلا سیز

هر نکته دیوز تو مان کنایت قیلا سیز

گر پندایشی تیشکاری امیرس نی او چون

ایسیغ یر دین ساووغ ظرافت قیلا سیز

(۲) ب م : بخاطر پادشاه و در جواب ؛ ع ا : ازین بخاطر ایخ ؛ س : بخاطر این

سخن پادشاه را ایخ ؛ (۳) ب م : نوشته چون یک چندی برین گذشته میر خواجه

کلان ازین تغافل ایخ ؛ (۴) ب م : گفته نظم .

## مذکر احباب

مطلع :

ای بادشاه خوبان تا کی کنی تغافل یادی نمی کنی هیچ از عاشقان کابل  
اشعار لطیف ' میر بسیار است و این مطلع از کلام دور بار اوست .

مطلع :

<sup>۱</sup> قرآنچتم دین اول طالع قانع کیم ساجدیک بوسام  
گهی نوشام ایاقیغه گهی باشیدین ایور و سام  
<sup>۲</sup> وقتی که محاصره قندهار تنگ گشته کامران بادشاه باستخلاص<sup>۳</sup> رفته  
قاصدی<sup>۴</sup> هیئت جیوش منصوره رارسانیده میر این مطلع یادشاه مذکور  
را خوانده .

مطلع :

<sup>۵</sup> میشتی قاصد جانان منکادم سكرات  
بوجهن ایش که تیریک جانغه باز امید حیات

(۱) ب م : لطیف بسیار دارد و این مطلع ترکی از کلام بلاغت انجام دوست ؛  
برحاشیه نظام ؛ (۲) ع ا : قرآنچتم دین اول طالع قانی کیم ساجدیک او سام ؛ گهی  
نوشنپسام ایاقیغه گهی باشیدین ایور و سام ، اس : قرآنچتم دین اول طالع  
قانی کیم ساجدیک بوسام کم نوشام ایاقیغه گهی باشی دین ایور و سام ؛  
(۳) ب م : در وقتی که ترکمانان قندهار را محاصره کرده بودند و کابو بر اهل  
حصار تنگ بوده کامران ؛ ع و اس : وقتی که محاصره ... قاصدی متفق  
اللفظ ؛ (۴) ب م : استخلاص ایشان از کابل متوجه گردیده اند قاصدی خبر مسرت  
اثر وصول جیوش السخ ؛ (۵) ع ا : خبر جئت جیوش منصوره اس : هیئت  
جیوش السخ ؛ (۶) ع ا :

قیثی قاصد جانان منکادم سكرات

بوجهن ایش که تیریک جانغا بار امید حیات =

## ذکر جمیل مولانا شهاب الدین معنائی

خود را بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه نسبت می کرده چنانچه<sup>۱</sup>  
از قصائدش مفهوم می شود از فضیلتی معتبر است و بخدمت همایون بادشاه  
تقرب می جسته طبع مشکل کشایش در معنائی بی نظیر و رای صواب  
نمایش در شعر و انشا دلپذیر بود و قواعد معما را به نظم و نثر نیکو بیان  
کرده قصائد و آیات<sup>۲</sup> زیبا دارد و درین بیت معنی خاص ادا کرده .

بیت :

کارهند<sup>۳</sup> و همه عکس است مگر هندوی شب

درد سر داشت که مالید به بالش صندل

و این معما را باسم فکری<sup>۴</sup> ادا کرده معما

شد فلک آینه<sup>۵</sup> و مه عکس اوست ای پری

روی پنهان کن که از اغسیار خوشتری<sup>۶</sup>

= اس :

تینیشی قاصد جانان منکادم سكرات

بو جین ایش که تیریک جاقا بار امید حیات

(۱) حالات بیست و شش شعرا از مولانا شهاب الدین معنائی تا مولانا آگهی

از ب م و اس : نقل نه شده لهذا تقابیل و تطابقی ع ۱ : ق ۶ و الف تا ق ۵۲ ب

و ع ۲ : ق ۳۴ ب تا ق ۵۴ ب می کرده در صفحات آینسده ؛ (۲) ع ۲ : کرده

است ؛ (۳) ع ۱ : چنانچه . . . می شود ندارد (۴) ع ۱ : و غزل نیز دارد ؛

(۴) ع ۱ و ۲ : هندو (۵) ع ۲ : باسم فکر از افکار ابکار افکار اوست ؛ (۶) ع ۲ :

آئنه مه عکس رویت الخ (۷) ع ۲ : چون پری روی پنهان کند عکس =

## مذکر احباب

این معما را باسم شهاب بسیار خوب گفته معما  
شکر<sup>۲</sup> الله که درین در خراب شاه آشفسته ما نیست بخواب<sup>۱</sup>  
یعنی بی ترتیب چون در خواب نباشد بیدار خواهد بود پس اسم مذکور  
حاصل می شود در هند پالم نام پرگنه بود که درو درخت خوب  
می شده او را بادشاه به مولانا عنایت نموده جناب مولانا محمد فلغری  
عمارت بسیار می کرده و از ملا چوب بسیار می طلیده ملا بتگ آمده  
این رباعی را گفته فرستاد.

رباعی:

ای عالم فلغری چه پالم از تو علامه عالمی و عالم از تو  
تا چند زمن تو چوب پالم طلی پالم از تو و چوب پالم از تو  
چون پای چوب لم شود صورت عجب انگیز می یابد و از و بادشاه صله  
یافت در<sup>۲</sup> هند مدفون است.

## ذکر جمیل مولانا فاضل اندجانی

از فضلالی معتبر است نزد سلاطین عالی مقام احترام تمام داشته  
و فضلالی<sup>۵</sup> زمان<sup>۴</sup> به صحبت لطیفش راغب و مجلس شریفش را طالب  
= رویش که لام فلک است نیز پنهان خواهند شد و مقصود به هولی خواهد  
پیوست<sup>۴</sup>.

(۱) ع ۲: او این؛ (۲) ع ۱ و ع ۲: شکر لله؛ (۳) ع ۱: در هند پالم نام...  
صله یافت ندارد حالا پالم نزد دهلی طیرانگه است؛ (۴) ع ۲: در هند مدفون  
است ندارد؛ (۵) ع ۲: اهل زمانش صحبتش را راغب و مجلسش را طالب؛



## مذکر احباب

بوده اند<sup>۱</sup> در فن شاعری و قوف تمام داشته و در سنجش و سنجش دقتی فرو  
نمی گذاشته و این مطلع از سخنان بلند دلبنده اوست .

مطلع:

هست دل کعبه مقصود مشو غافل ازو  
گرد دل کرد که مقصود شود حاصل ازو  
در دیار هند مدفون است .

## ذکر جمیل همایون عراقی

از شعرای مشهور است و کلام<sup>۲</sup> خجسته فرجامش نزد شعراء قدر  
تمام دارد . در شعر تخیلات غریب دلفریب می نماید و این<sup>۳</sup> دو بیت از  
سخنان اوست

بیت:

شب مرا سحر از پرتو (ی) جمال تو باشد  
خوش آن فراق که پایان آن وصال تو باشد  
بدر مردن و آب ناکشود نم به از انست  
که ناله کنم آن موجب ملال تو باشد

## ذکر املح الشعراء مولانا واصفی

از شاعران مشهور و منشیان پر زور است<sup>۴</sup> دیران عطار د فطنت

(۱) ع ۱: عبارت در فن شاعری ... نمی گذاشته ندارد؛ (۲) ع ۱: در دیار هند  
مدفون است ندارد؛ (۳) ع ۲: نزد فضلا قدر تمام دارد؛ (۴) ع ۲: این غزل  
نتیجه طبع لطیف اوست غزل؛ (۵) ع ۲: ناله کنم و؛ (۶) ع ۱: و پیران .

## مذکر اجباب

همه سر بر خط انشای<sup>۱</sup> او داشته اند و شمال<sup>۲</sup> در همه حال او را مشتری بوده بازار رعایتش را کاسد نمی گذاشته اند<sup>۳</sup>.

شعر:

خواهد دلم انشای خط تو همه گاه این است امید دلم انشاء الله  
طبع دقیقش جامع مجموعه فضل و کمال و<sup>۴</sup> صانع مصنوعه فکر و خیال  
بوده و در بحار نظم غوص عمیق نموده درر و لالی معنی را می ریوده  
و تحصیل معما را<sup>۵</sup> چنان تکمیل رسانیده بود که بی ذکر اسم معنیات<sup>۶</sup> مشکله  
را به تسهیل می کشوده. جناب<sup>۷</sup> حافظ سلطان علی مفتی فرمود<sup>۸</sup> که  
خواجه عطار چهار معما باسم بابا گفته<sup>۹</sup> بود ملا<sup>۱۰</sup> واصفی بی ذکر اسم  
در بدیه کشاده و معماهای او مشهور است. این معما ازان جمله است باسم  
بابا دوست معما.

هر گه که کم نام خوشش را تکرار گویم دو سه بار و باز گویم دو سه بار  
هر گه که دورا سه بار گوید بابا<sup>۱۱</sup> دومی شود باز که دورا سه بار گوید

(۱) ع ۳: انشایش؛ (۲) ع ۱: عمال او را؛ (۳) ع ۱: شعر خواهد دلم الخ  
ندارد؛ (۴) ع ۱: مجموعه کمال؛ (۵) ع ۲: و صنائع؛ (۶) ع ۲: به تکمیل رسانیده؛  
(۷) ع ۲: معماهای مشکل؛ (۸) ع ۲: خدمت؛ (۹) ع ۲: فرموده؛ (۱۰) ع ۲:  
خوانند؛ (۱۱) ع ۲: ملا بی ذکر اسم نامب؟ می شنودم که راحت جانی چون  
ندیدم هر ار؟ چندانی این معایش باسم بابا دوست نیکو واقع شده معما هر گه بکنم؛  
(۱۲) ع ۲: بابا دو حاصل می شود باز که دورا سه بار گویدشش می شود و از  
شش سته خواسته.